



**NEBRAS**  
Academic and Research Quarterly  
Issue 11, Autumn 2025  
Special Issue on **Perspectives of Intertextuality**



# **Intertextuality and the Dialectic of International Law and International Relations: A Philosophical Inquiry into the Dialogue of Texts**

Sayed Borhan Altafe  
Doctoral student in International Relations, University of Gilan – Iran  
E- mail: borhan.altafy@gmail.com

## **ABSTRACT**

**Article type: Research Article**

**Article history:**

Received: September 15, 2025

Accepted: October 19, 2025

Published online: November 3, 2025

This study undertakes a philosophical and hermeneutic exploration of the intricate relationship between international law and international relations, approached through the lens of intertextuality. The central question concerns how intertextual frameworks can not only facilitate textual analysis but foster a genuine dialogue between the discursive formations of these two intertwined domains. The hypothesis posits that the interaction of texts, mediated through intertextual mechanisms, generates a dynamic, multilayered understanding of international norms, surpassing the epistemic limitations inherent in mono-disciplinary analyses. Methodologically, this research follows a descriptive-analytical approach, based on extensive library inquiry encompassing books, scholarly articles, and dissertations. Its theoretical foundation rests on constructivist assumptions, emphasizing the socially, politically, and discursively constructed nature of norms, institutions, and diplomatic practices. Findings suggest that dialogical engagement between the texts of international law and international relations, interpreted through intertextuality, is both feasible and intellectually essential for cultivating nuanced insights into global normative structures. Once intertextual linkages are established, textual interactions unfold across multiple dimensions: diplomacy, the interplay of structure and agency, the constitution and contestation of norms, globalization, and the relational

networks connecting states with international organizations. In this intertextual field, the lexicon and conceptual apparatus of both disciplines converge, creating a shared discursive space in which legal, political, and ethical considerations co-articulate and illuminate one another. Within this dialogical framework, key concepts—justice, sovereignty, responsibility, and security—undergo continuous reinterpretation and relational rearticulation. Intertextuality functions simultaneously as a methodological tool and a philosophical lens, revealing overlapping, sometimes discordant, yet generative meanings that mono-disciplinary frameworks often obscure. Consequently, this dialogical engagement fosters a richer, more reflexive, and philosophically attuned understanding of international norms, inviting scholars to reconsider the intersections of law, politics, and ethics within a shared interpretive horizon.

**Keywords:** intertextuality, international law, international relations, constructivism, diplomacy, norms, globalization



نبراس

فصلنامه علمی - پژوهشی  
شماره یازدهم، پاییز ۱۴۰۴  
ویژه منظرهای بینامتنیت



## پیوند میان حقوق بین الملل و روابط بین الملل:

### گفت‌وگوی متون در پرتو بینامتنیت

سید برهان الطافی

دانشجوی دکتری تخصصی روابط بین الملل دانشگاه گیلان - ایران

E- mail: borhan.altafy@gmail.com

چکیده

نوع مقاله: مقاله پژوهشی

تاریخچه مقاله:

تاریخ دریافت: ۲۴ سنبله / شهریور ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۷ میزان / مهر ۱۴۰۴

انتشار آنلاین: ۱۲ عقرب / آبان ۱۴۰۴

این تحقیق به بررسی پیوند میان حقوق بین الملل<sup>۱</sup> و روابط بین الملل<sup>۲</sup> در پرتو مفهوم بینامتنیت می‌پردازد. پرسش اصلی آن است که چگونه می‌توان از بینامتنیت برای تحلیل و گفت‌وگو میان متون حقوق بین الملل و روابط بین الملل بهره گرفت. فرضیه پژوهش بر این مبنا است که تعامل میان این متون، از طریق سازوکارهای بینامتنیت، به شکل‌گیری فهمی چندلایه و پویا از هنجارهای بین‌المللی می‌انجامد؛ فهمی که فراتر از رویکردهای تکرار شده‌ای قرار می‌گیرد. این تحقیق با روش توصیفی - تحلیلی انجام شده و گردآوری داده‌ها به صورت کتابخانه‌ای، از طریق مراجعه به کتاب‌ها، مقاله‌ها و پایان‌نامه‌ها صورت گرفته است. مبانی نظری پژوهش بر اساس رویکرد سازه‌انگاری سامان یافته است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که گفت‌وگویی متون میان حقوق بین الملل و روابط بین الملل در پرتو بینامتنیت، امر منطقی و امکان‌پذیر است. پس از ایجاد بستر پیوند میان این دو حوزه علمی، تعامل و گفت‌وگو میان آنها در قالب دیپلماسی، رابطه ساختار و کارگزار، هنجارها، جهانی شدن و روابط میان دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی شکل می‌گیرد. متون حقوق بین الملل و روابط بین الملل در پرتو بینامتنیت، در عرصه‌های حقوقی، سیاسی و اخلاقی از زبان و مفاهیم مشترک بهره می‌گیرند. در این چارچوب، مفاهیمی همچون «عدالت»، «حاکمیت»، «مسئولیت» و «امنیت» بازخوانی شده و در تعامل با یکدیگر معنا می‌یابند.

**واژگان کلیدی:** بینامتنیت، حقوق بین الملل، روابط بین الملل، سازه‌انگاری، دیپلماسی، هنجارها، جهانی شدن

### ناشر: مؤسسه مطالعات و تحقیقات نبراس

#### (۱) مقدمه

از بدو شکل‌گیری دولت‌شهرهای یونان باستان تا امپراتوری‌های ایرانی، رومی، رومی-جرمنی و عثمانی، و سپس تا ظهور دولت-ملت در اروپا، همه نظام‌های سیاسی بر بنیاد روابط، قواعد و قوانین معین استوار بوده‌اند. پیوند میان رفتارها و تجربه‌های تاریخی دولت‌شهرها و امپراتوری‌ها، و همچنین ظهور اندیشه‌های ناسیونالیستی در اروپا پس از رنسانس، در تکوین مبانی نظری و ساختارهای حقوقی و سیاسی جهان مدرن نقشی چشمگیر داشته است. از این رو، فهم قوانین، معیارهای بین‌المللی، موازین حقوقی و شیوه‌های تعامل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی دولت-ملت‌های کنونی را می‌توان تنها در پرتو این پیشینه‌های تاریخی و تحولات اندیشه سیاسی دریافت و تحلیل کرد. در نظام بین‌الملل معاصر، تمامی کنشگران سیاسی در چارچوب اصول و قواعدی عمل می‌کنند که بر مبنای حقوق بین الملل عمومی سامان یافته است. رفتار واحدهای سیاسی در عرصه روابط بین الملل عمدتاً بر پایه منافع ملی، امنیت جمعی و اولویت‌های سیاست خارجی دولت-ملت‌ها تنظیم می‌شود. با این حال، در مراحل نخستین شکل‌گیری رشته روابط بین الملل، میان حقوقدانان بین الملل و نظریه‌پردازان روابط بین الملل همکاری نزدیکی وجود داشت؛ اما به تدریج این دو دیسپلین از یکدیگر فاصله گرفتند، تا آنجا که هر یک نسبت به مباحث نظری، رویکردهای تحلیلی و پروژه‌های پژوهشی دیگری بی‌اطلاع ماند. در نتیجه، گفت‌وگویی میان متون این دو حوزه که می‌توانست زمینه‌ساز شکل‌گیری نگاهی میان‌رشته‌ای و غنای نظری گردد، برای مدتی طولانی به حاشیه رانده شد. با وجود این جدایی تدریجی، در سطوح مختلف هنجاری، هویتی و نظری، همچنان عرصه‌هایی از تعامل و گفت‌وگو میان حقوق بین الملل و روابط بین الملل پدیدار است. این تعاملات در واقع پیوند بینامتنی میان متون و گفتمان‌های این دو حوزه برقرار کرده‌اند و از خلال آن می‌توان افق‌های تازه‌ای برای فهم هنجارمندی بین‌المللی گشود. در همین راستا، کنت ابوت، استاد مطالعات جهانی در دانشگاه ایالتی آریزونا، بر ضرورت بازاندیشی در روابط میان این دو رشته تأکید می‌کند. از همین رو وی:

حقوقدانان بین‌المللی را به مطالعه و تسلط بر نظریه رژیم‌ها فرا می‌خواند و استدلال می‌نماید که این نظریه ظرفیت‌های فراوانی برای فهم پویایی‌های حقوق بین الملل دارد. به باور او، تعامل سازنده میان دو حوزه می‌تواند بنیان‌گذار نوعی «رشته مشترک» باشد که شکاف میان نظریه روابط بین الملل و حقوق بین الملل را پر کند (Slaughter et al., 1998: 367).

1. International Law (IL)

2. International Relations (IR)

بر این مبنا، پرسش اساسی این پژوهش آن است که چگونه می‌توان از مفهوم بینامتنیت برای تحلیل و تبیین گفت‌وگو میان متون حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل بهره گرفت؟ فرضیه اصلی تحقیق بر آن است که تعامل میان متون و گفتمان‌های حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل از طریق سازوکارهای بینامتنی، به شکل‌گیری فهم چندلایه، پویا و غیرتقلیل‌گرایانه از هنجارمندی بین‌المللی می‌انجامد؛ فهمی که از چارچوب‌های تک‌رشته‌ای فراتر رفته و امکان تفسیر جامع‌تر مفاهیم جهانی را فراهم می‌سازد.

هدف این پژوهش، بررسی نحوه تعامل و تأثیرگذاری متقابل میان متون حقوق بین‌الملل و نظریه‌های روابط بین‌الملل از منظر بینامتنیت است. از این دیدگاه، بینامتنیت می‌تواند در درک هنجارهای بین‌المللی، مفاهیم بنیادین، استعاره‌ها و ساختارهای معنایی نقش اساسی ایفا کند و از این رهگذر، فهم ما از نسبت میان حقوق و سیاست در عرصه جهانی را بازآفرینی نماید.

این پژوهش با تکیه بر مفهوم بینامتنیت، رویکرد نو و کمتر کاویده‌شده را به حوزه مطالعات بین‌المللی وارد می‌سازد؛ رویکردی که می‌تواند به غنای نظری و روش‌شناختی در رشته‌های حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل یاری رسانده و افق‌های تازه‌ای برای تحلیل متقابل متون و گفتمان‌های این دو حوزه بگشاید.

## ۲) پیشینه تاریخی تحقیق

در حوزه مطالعات مربوط به رابطه میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل، پژوهش‌های متعددی در زبان فارسی انجام شده است. از جمله، مقاله «مفهوم جامعه بین‌الملل و تلاش برای پیوند میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل» نوشته سمیه قنبری (۱۳۹۶) در فصلنامه سیاست جهانی منتشر شده است. همچنین مقاله «نظریه رژیم‌های بین‌المللی در ارتباط با حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل» اثر محمد سهرابی (۱۳۹۷) در مجموعه مقالات کنفرانس بین‌المللی علوم سیاسی انتشار یافته است.

مقاله «تأثیر حقوق بین‌الملل بشردوستانه بر سیاست‌های امنیتی دولت‌ها» نوشته علیرضا طیب (۱۳۹۸) در فصلنامه پژوهش حقوق عمومی به چاپ رسیده است. افزون بر این، مقاله «بررسی تطبیقی نقش سازمان ملل در بحران‌های منطقه‌ای» تألیف گروه نویسندگان (۱۴۰۰) در فصلنامه حقوق بین‌الملل معاصر انتشار یافته است. در کنار این آثار، منابع کتابی متعددی نیز به بررسی جنبه‌های نظری و نهادی حقوق بین‌الملل پرداخته‌اند. از جمله می‌توان به کتاب حقوق بین‌الملل عمومی نوشته شمس‌الدین مالک (۱۳۹۹، نشر میزان)، کتاب حقوق بین‌الملل و سیاست جهانی تألیف دیوید آرمسترانگ، تئو فارل و هلن لمبرت، با ترجمه محمدرضا ضیایی بیگدلی (۱۳۹۵، نشر دانشگاه علامه طباطبایی)، و نیز کتاب حقوق بین‌الملل و سازمان‌های بین‌المللی تألیف سید قاسم زمانی (۱۳۹۸، انتشارات سمت) اشاره کرد. همچنین کتاب ماهیت، تحولات و منابع حقوق بین‌الملل عمومی نوشته سید فضل‌الله موسوی و مهدی چهل‌تنی (۱۴۰۳، انتشارات سمت) از تازه‌ترین آثار این حوزه به شمار می‌آید. با وجود گستردگی این پژوهش‌ها، بررسی‌ها نشان می‌دهد که تاکنون هیچ‌یک از مطالعات یادشده به تحلیل رابطه میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل از منظر بینامتنیت نپرداخته‌اند. از این رو، پژوهش حاضر از این حیث نوآورانه است و می‌کوشد با بهره‌گیری از رویکرد بینامتنیت، افق تازه‌ای در فهم تعامل میان این دو حوزه بگشاید.

## ۳) چارچوب نظری پژوهش

در چارچوب نظریه سازه‌انگاری<sup>۱</sup>، ساختار نظام بین‌الملل نه امر عینی و از پیش داده، بلکه برآمده از تعاملات اجتماعی، معانی مشترک و فرایندهای گفتمانی میان بازیگران است. سازه‌انگاری «بر نقش هنجارها در شکل‌گیری ساختارها، هویت و رفتار بازیگران در نظام بین‌الملل تأکید دارد» (Reus-Smit, 2005: 188)، از این منظر، دو موضوع بنیادین، یعنی «ساخت اجتماعی دانش و ساخت واقعیت اجتماعی، در کانون توجه قرار گرفته‌اند» (Guzzini, 2000: 148)، این دو مفهوم، بنیان درک سازه‌انگاران از روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهند و نشان می‌دهند که واقعیت سیاسی و هنجاری، نه از پیش موجود، بلکه محصول بازنمایی‌ها، هویت‌سازی‌ها و تعاملات معنادار میان کنشگران است. بدین‌سان، سازه‌انگاری در برابر دیدگاه‌های مادی‌گرا و واقع‌گرا، بر این نکته تأکید می‌کند که قدرت و منافع نیز تنها در پرتو معنا و هنجارهایی قابل فهم‌اند که در بستر اجتماعی ساخته می‌شوند. نظریه سازه‌انگاری یا برسازنده‌گرایی، یکی از جریان‌های تأثیرگذار در دهه‌های اخیر روابط بین‌الملل

<sup>1</sup>. constructivism

به شمار می رود. «اهمیت این نظریه نه تنها در ارائه چشم انداز نو برای فهم روابط بین الملل در بُعد محتوایی، بلکه در نقش آن به عنوان تلاشی در حوزه فرانظری نیز آشکار است» (مشیرزاده، ۱۳۹۴: ۳۲۳). از منظر فرانظری، سازه‌انگاری در «میانه» طیف طبیعت‌گرایان و اثبات‌گرایان از یک سو و پساساختارگرایان از سوی دیگر جای دارد و از نظر محتوایی نیز میان واقع‌گرایی و لیبرالیسم قرار می‌گیرد. این انعطاف نظری امکان می‌دهد تا تحلیل‌های حقوق بین الملل نیز در تعامل با مباحث روابط بین الملل، به شکل پویاتر و چندوجهی صورت گیرد و گفت‌وگوی متون، از طریق بازخوانی مداوم هنجارها و قواعد، تحقق یابد.

سازه‌انگاری جهان را متشکل از شبکه‌ای پیچیده و چندوجهی از حوزه‌های گوناگون می‌داند که حتی با شناخت کامل آن‌ها نیز نمی‌توان به تصویر منسجم از سیاست بین الملل دست یافت. با این حال، این نظریه در پی بازگرداندن نوعی نظم و پیش‌بینی‌پذیری نسبی به سیاست جهانی است؛ نظمی که نه محصول همگونی تحمیلی، بلکه نتیجه درک تفاوت‌هاست و «کنش‌ها همواره برداشت از خود و دیگری را تعریف و بازتعریف می‌کنند» (شفیعی و رضایی، ۱۳۹۱: ۶۵). این نگاه، ظرفیت فهم تعامل میان حقوق بین الملل و روابط بین الملل را افزایش می‌دهد؛ زیرا روابط حقوقی بین المللی نیز همچون ساختارهای هنجاری، تحت تأثیر کنش‌ها، برداشت‌ها و بازتفسیرهای بازیگران شکل می‌گیرد. توجه به نقش هنجارها، ایده‌ها، قواعد و فرهنگ در روابط میان‌دولتی موجب شده است تا سازه‌انگاری از چارچوب محدود واقع‌گرایی فاصله گیرد؛ دیدگاهی که تعاملات بین المللی را تنها بر اساس قدرت و منافع فردی تبیین می‌کند. این رویکرد، با اتخاذ نگرش خوش‌بینانه‌تر نسبت به بازیگران، امکان ایجاد صلح و ثبات در نظام بین الملل را در چارچوب فرآیندهای هنجاری و ارتباطی فراهم می‌آورد و بدینی نسبت به طبیعت انسان را که اساس بسیاری از تفسیرهای واقع‌گرایانه است، به چالش می‌کشد و «امکان معرفت قطعی را نیز زیر سؤال می‌برد» (شفیعی و رضایی، ۱۳۹۱: ۶۴).

یکی از ویژگی‌های شاخص سازه‌انگاری، توانایی آن در تبیین مفهوم «صلح مردم‌سالارانه» بر اساس عناصر سازنده آن است. در این رویکرد، هنجارها و ساختارهای هویتی به برداشت‌ها و رویه‌های بازیگران در نظام‌های لیبرال شکل می‌دهند. این تبیین در مقایسه با دیدگاه‌های دیگر توضیح اقع‌کننده‌تر از صلح مردم‌سالارانه ارائه می‌دهد، زیرا «به جای تمرکز بر رفتار فردی، بر ساختارهای هنجاری مؤثر بر تعاملات توجه دارد» (لینکلتر، ۱۳۸۹: ۴۶۰). در این چارچوب، مفاهیم دوستی و خصومت برساخته‌های اجتماعی‌اند. صلح مردم‌سالارانه و نیز رفتار گاه‌کنش‌محور و تأثیرگذار دولت‌های لیبرال در قبال دولت‌های غیر مردم‌سالار، نتیجه قاعده‌ای است که از طریق فرایندهای تعامل شکل می‌گیرد؛ به گونه‌ای که برداشت صلح جویانه یا رقابت‌آمیز از طرف مقابل، بر اساس میزان انسجام یا خشونت موجود در ساختار سیاسی داخلی آن تعیین می‌شود. در این میان، ادراکات میان‌ذهنی و قواعد تفسیر رفتار خارجی بر مبنای ساختار سیاسی داخلی دیگران اهمیت ویژه‌ای دارد. صلح‌جویی و خصومت هر دو در بستر تعاملات بین‌المللی آموخته می‌شوند. هرچند هنجارها جهت‌دهنده رفتارها هستند، اما همواره به طور کامل رعایت نمی‌شوند. با این حال، «اعتبار هنجارها سبب می‌شود تا در صورت نقض آن‌ها، رهبران دولت‌های مردم‌سالار از میانجی‌گری یا اقداماتی چون پوزش‌خواهی، توجیه یا پیشنهاد جبران بهره‌گیرند» (لینکلتر، ۱۳۸۹: ۴۶۰).

به باور سازه‌انگاران، هویت و منافع دولت‌ها نه امر ثابت و از پیش داده‌شده، بلکه حاصل تعامل اجتماعی و در معرض تغییر در فرایندهای بین‌المللی است. این تعامل‌ها، شامل علامت‌دهی، پاسخ و بازتعریف متقابل، زمینه‌ساز شکل‌گیری شناخت مشترک و یادگیری اجتماعی می‌شوند، از همین رو «بازیگران با مشارکت در معانی جمعی، هویت خود را شکل می‌دهند و این هویت، انگیزش‌ها و گرایش‌های رفتاری آن‌ها را در عرصه بین‌الملل تعیین می‌کند» (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۳۳۳-۳۳۲).

نظریه سازه‌انگاری توان ارائه تبیین‌های جامع را دارد، زیرا هم از اهمیت هنجارها، متون، هویت‌ها و فرایندهای اجتماعی بهره می‌گیرد و نیز از ساختارهای مادی قدرت بهره می‌برد. سازه‌انگاران با ترکیب این دو بُعد - مادی و معنایی - «به تحولات پویای داخلی و بین‌المللی توجه دارند و بر امکان ایجاد تحول در عرصه بین‌المللی تأکید می‌کنند» (شفیعی و رضایی، ۱۳۹۱: ۶۳). همچنین مفاهیمی چون هرج‌ومرج، حاکمیت، منافع و هویت، در این دیدگاه برساخته‌های اجتماعی‌اند که در گذر زمان قابلیت دگرگونی دارند. در حالی که جریان‌های اصلی روابط بین الملل این مفاهیم را ثابت و تغییرناپذیر فرض می‌کنند، سازه‌انگاری تأکید دارد که «پویایی‌های عرصه بین‌المللی از طریق انگاره‌ها، قواعد، هنجارها و فرهنگ قابل فهم و تحلیل است» (شفیعی و رضایی، ۱۳۹۱: ۶۴).

در نهایت، سازه‌انگاری با تمرکز بر هنجارها و تعاملات اجتماعی، امکان تحلیل پیوند میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل را به شکل روشمند و بینامتن ارائه می‌دهد و نشان می‌دهد که گفت‌وگو میان متون و هنجارها در هر دو حوزه، می‌تواند فهم جامع‌تر و تحلیلی‌تر از سازوکارها و رفتارهای بین‌المللی فراهم کند.

#### ۴) بستر شکل‌گیری پیوند میان حقوق بین‌الملل و روابط‌الملل مطابق در پرتو بینامتنیت

واکاوی بسترهای مشترک شکل‌گیری حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل، جز با شناسایی مفاهیم بنیادین این دو حوزه ممکن نیست. مفاهیم بنیادین در هر دو رشته را می‌توان در دوگانه‌هایی همچون جنگ و صلح، تعارض و همکاری، و واگرایی و همگرایی جست‌وجو کرد. این مفاهیم دوگانه در فضای نظریه‌پردازی علوم سیاسی، به‌ویژه در دوره‌ی که به «نخستین مناظره بزرگ»<sup>۱</sup> شهرت دارد، در روابط تکوینی، تأسیسی و تعاملی خود، زمینه‌ساز شکل‌گیری سنت نظری «خردگرایی» شدند. انشقاق این سنت به دو جریان ایده‌آلیسم و رئالیسم، به ترتیب هر یک، حدود دو دهه از فضای پژوهشی و نظریه‌پردازی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل قرن بیستم را به خود اختصاص داد.

مفروضه اصلی در ایده‌آلیسم (و بعدها در انشعاب‌های نظری آن)، خوش‌بینی به ذات انسان و نیز به امکان تحقق همکاری در سطوح جامعه، دولت و نظام بین‌الملل است؛ در حالی که در رئالیسم (و شاخه‌های آن)، بدبینی به ذات انسان و غلبه منطق رقابت و منازعه در هر سه سطح تحلیل و میان‌تمامی بازیگران مورد تأکید قرار می‌گیرد. این دو سنت نظری، هرچند در مبانی انسان‌شناختی و معرفتی با یکدیگر تفاوت دارند، اما تا حدودی می‌توانند بنیان‌های نظری تبیین شکل‌گیری حقوق و روابط بین‌الملل و به‌ویژه پیدایش پیوند میان‌رشته‌ای میان آن دو را توضیح دهند. از همین رو گفته می‌شود:

نظریه رژیم‌ها که به عنوان نقطه تلاقی دو حوزه حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل، برآمده از تحولات تئوریک دهه هفتاد و شکل‌گیری نظریه‌های همکاری، وابستگی متقابل، کارکردگرایی و نوکارکردگرایی - که همگی از نحله‌های خوش‌بین لیبرالیسم خوش‌بین به همکاری بودند - فضای جدیدی را پیش روی این پژوهش‌گشودند (نظری و نظری، ۱۳۹۵: ۶۳).

برقراری پیوند میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل از طریق سازه‌انگاری قاعده‌محور، چشم‌اندازهای تازه‌ای برای فهم پویایی‌های این دو حوزه می‌گشاید. تأکید سازه‌انگاری بر نقش هنجارها، امکانات بیشتری برای درک فرایندهای حقوقی در سطح بین‌المللی فراهم می‌کند؛ با این حال، به دلیل برداشت محدود از ماهیت حقوق، این رویکرد با برخی چالش‌ها نیز روبه‌روست. در اصل، حقوق بین‌الملل می‌تواند در ساخت هویت دولت‌های مستقل و جهت‌دهی به رفتار آن‌ها نقشی اساسی ایفا کند. باید یادآور شد که گفتمان و جهان اجتماعی به‌صورت مشترک پدید می‌آیند و کنش‌های گفتاری از طریق تکرار و پذیرش اجتماعی، در گذر زمان به مقررات و قواعد تبدیل می‌شوند. بر اساس این تحلیل، «اعمال صرفاً مقرراتی نیستند که از قبل وجود داشته باشند، بلکه زبان و کنش‌هایی هستند که در آگاهی و انعکاس روی مقررات شکل می‌گیرند» (محسنی و قوام، ۱۳۹۵: ۱۶).

برخی از صاحب‌نظران روابط بین‌الملل بر این باورند که «هرچند سیاست بین‌الملل و حقوق بین‌الملل دارای مبانی مشترک‌اند، اما در عمل، کنشگران سیاسی در عرصه جهانی چنان رفتار می‌کنند که گویی در دو حوزه حقوقی متمایز فعالیت دارند» (Reus-Smit, 2004: 14-44). در تداوم همین دیدگاه، رویکردهای متنوع در حقوق بین‌الملل و نظریه سازه‌انگاری نشان می‌دهند که بسیاری از حقوق‌دانان بین‌المللی، ضمن پذیرش عناصر راسیونالیستی، در عین حال، نگرش‌هایی سازه‌انگارانه نیز اتخاذ می‌کنند. بدین معنا که:

از یک‌سو، نقش منافع و قدرت را در شکل‌دهی به رفتار دولت‌ها بدیهی می‌دانند و معتقدند حقوق بین‌الملل زمانی مورد پذیرش قرار می‌گیرد که دولت‌ها بر مبنای منطق نتیجه‌گرایی عمل کنند؛ و از سوی دیگر، بدون ورود مستقیم به مناقشات نظری پیرامون رابطه هنجار و منفعت، عملاً به سوی نوعی همگرایی میان فرایندهای هنجاری و عقلانی گرایش دارند (Abbott and Snidal, 2013: 33-56).

<sup>1</sup>. First Great Debate

سازه‌انگاری با تمرکز بر فرایندهای اجتماعی، می‌تواند نقش بسزایی در تبیین کارکرد حقوق بین الملل ایفا کند. این رویکرد با توجه به اهمیت گفتمان، قادر است استدلال‌های حقوقی را از منظر مشروعیت و اعتبار توضیح دهد؛ کاری که سایر رویکردهای روابط بین الملل کمتر انجام می‌دهند. در این میان، ماهیت بین‌الذهانی هنجارها، رویه‌ها و فهم‌های مشترک، افق‌های جدیدی برای درک چرایی تبعیت دولت‌ها از حقوق بین الملل می‌گشاید. البته نباید از نظر دور داشت که «برخی از جنبه‌های غیر انتقادی و پوزیتیویستی حقوق بین الملل تحدیداتی را برای بهره‌گیری بیشتر از این رویکرد به وجود می‌آورند» (محسنی و قوام، ۱۳۹۵: ۲۳). به این ترتیب، بر اثر هم‌پوشانی و تعاملات نظری و نهادی میان حقوق بین الملل و روابط بین الملل، دیگر نمی‌توان از استقلال مطلق این دو عرصه سخن گفت. این تعامل‌ها تنها محدود به سطح نهادها و کنشگران نیست، بلکه در سطح گفتمان‌ها، متون و معانی نیز نمود می‌یابد. در این زمینه، مفهوم بینامتنیت اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند؛ زیرا بر اساس این رویکرد، هیچ متنی در خلأ معنا نمی‌یابد، بلکه هر متن در شبکه‌ای گسترده از متون و معانی دیگر مفهوم پیدا می‌کند.

جدول شماره ۱: پیوند میان حقوق بین الملل و روابط بین الملل برحسب بینامتنیت

شماره	محور تحلیل	حقوق بین الملل	روابط بین الملل	پیوند بینامتنی
۱	مفهوم بینامتنی	نُرم‌ها، قواعد الزام‌آور، عدالت و مسئولیت	قدرت، منافع، امنیت و نظام جهانی	هنجارهایی همچون «مسئولیت حمایت» و «حقوق بشر» در هر دو حوزه معنا و اثر دارند و نقش پیونددهنده مفاهیم حقوقی و سیاسی را ایفا می‌کنند.
۲	کارگزاران	دولت‌ها، دادگاه‌ها و نهادهای حقوق بشری	دولت‌ها، دیپلمات‌ها و سازمان‌های بین‌المللی	دیپلمات‌ها و نهادهای بین‌المللی به‌عنوان مترجمان میان نُرم‌ها و منافع عمل می‌کنند و پیوند میان حقوق و سیاست را برقرار می‌سازند.
۳	ساختارها	نظام حقوقی بین‌الملل، معاهدات و عرف	رژیم‌های بین‌المللی و نهادهای قدرت‌محور	ساختارهای مشترکی مانند سازمان ملل محل تلاقی زبان حقوقی و سیاسی هستند و تعامل میان قواعد و قدرت را تسهیل می‌کنند.
۴	منطق کنش	مشروعیت، الزام حقوقی و عدالت جهانی	عقلانیت استراتژیک، موازنه قدرت و منافع ملی	دیپلماسی نقش هماهنگ‌کننده منطق‌های متعارض را ایفا می‌کند و آن‌ها را به گفت‌وگو، مصالحه و راه‌حل‌های عملی پیوند می‌دهد.
۵	زبان گفتمانی	زبان حقوقی: اسناد، تفسیر و رویه قضایی	زبان سیاسی: تحلیل، چانه‌زنی و استراتژی	متون دیپلماتیک مانند قطعنامه‌ها، بیانیه‌ها و توافق‌نامه‌ها تلفیقی از هر دو زبان هستند و واسطه انتقال هنجار و قدرت‌اند.
۶	نهادهای پیوندی	دیوان بین‌المللی دادگستری و شورای حقوق بشر	شورای امنیت، مجمع عمومی و نهادهای منطقه‌ای	نهادهایی مانند سازمان ملل هم‌زمان تولیدکننده نُرم‌ها و تنظیم‌کننده منافع بین‌المللی هستند و نقش پیونددهنده حقوق و سیاست را دارند.

##### ۵) دیپلماسی ابزار گفت‌وگوی میان حقوق بین الملل و روابط بین الملل در افق بینامتنیت

در متون تخصصی روابط بین الملل و سیاست خارجی می‌توان تعاریف متعددی را برای دیپلماسی سراغ گرفت که به دو دسته قابل تقسیم هستند. عده‌ای دیپلماسی را «عمل هدایت روابط میان دولت‌ها از طریق نمایندگان رسمی آنها در داخل و خارج کشورها» تعریف می‌کنند. از این حیث «دیپلماسی را نظام ارتباطات در جامعه بین‌الملل دانست که در چارچوب آن دولت‌ها با یکدیگر تعامل دارند و روابط قاعده‌مند و پیچیده‌ای برقرار می‌کنند» (سعیدی، ۱۳۹۶: ۸-۹). عده‌ای دیگر دیپلماسی را «فن مدیریت تعامل با جهان

خارج» (خانی، ۱۳۸۴: ۱۳۶) می‌داند. بنابراین، دیپلماسی را در تعریف اول و یا در تعریف دوم لحاظ کنیم در هر دو حالت نقش دیپلماسی به عنوان ابزار گفت‌وگو میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل برجسته‌است.

#### جدول شماره ۲: دیپلماسی به مثابه ابزار گفت‌وگو میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل در پرتو بینامتنیت

شماره	مؤلفه	حقوق بین‌الملل	روابط بین‌الملل	نقش دیپلماسی در پیوند بینامتنی میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل
۱	ساختار	نظام حقوقی بین‌الملل، معاهدات، دادگاه‌ها، اصول و نُرْم	نظم جهانی، رژیم‌های بین‌المللی و نهادهای قدرت‌محور	دیپلماسی ساختارهای حقوقی را در بستر سیاسی بازخوانی و بازتفسیر می‌کند و امکان هم‌سویی قواعد با نیازهای عملی را فراهم می‌آورد.
۲	کارگزار	دولت‌ها، قضات، نهادهای حقوقی و سازمان‌های حقوق بشری	دولت‌ها، دیپلمات‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و کنشگران سیاسی	دیپلمات‌ها نقش مترجمان میان زبان نرم‌ها و زبان منافع را ایفا می‌کنند.
۳	گفتمان	مشروعیت، مسئولیت، عدالت و حقوق بشر	قدرت، منافع، امنیت و استراتژی	دیپلماسی، گفتمان‌های حقوقی و سیاسی را در یک مشترک تلفیق می‌کند.
۴	منطق کنش	مبتنی بر قواعد الزام و نُرْم‌های جهانی	مبتنی بر منافع ملی، موازنه قدرت و عقلانیت استراتژیک	دیپلماسی منطق‌های متعارض را به گفت‌وگو و مصالحه تبدیل می‌کند.
۵	بینامتنیت	ارجاع به متون حقوقی، رویه‌های قضایی و نهادهای نُرْم‌ساز	ارجاع به نظریه‌های روابط بین‌الملل، اسناد سیاسی و تحلیل استراتژیک	دیپلماسی به مثابه متن بینامتنی، محل تلاقی و بازترکیب این منابع است.

#### ۶) رابطه ساختار - کارگزار میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل در پرتو بینامتنیت

برخی پژوهشگران بر این باورند که «واقعیت‌های نهادی تنها در چارچوب نظام مقررات و قوانین قابل تبیین بوده و در همین بستر معنا می‌یابند» (Searle, 1995: 28)، به عبارت دیگر، وجود عناصر مادی به خودی خود برای تضمین کارکرد مؤثر نهادها کافی نیست؛ بلکه «شناسایی و پذیرش جمعی است که به مفاهیم حقوقی و سیاسی معنا و مشروعیت می‌بخشد» (Searle, 1995: 45). در این میان، سازه‌انگاران از مفاهیمی مانند «کنش ارتباطی و اخلاقیات گفتمانی هابرماس برای تحلیل و ارزیابی تصمیم‌گیری‌های اخلاقی در سیاست بین‌الملل بهره می‌برند» (Price, 2008: 191-220)، توجه اولیه سازه‌انگاران در درجه اول بر «تحول فهم‌های بین‌الذهانی که از طریق ایده‌ها شکل می‌گیرند» (Dewey, 1988: 54-63) متمرکز است. سازه‌انگاران بر این باور نیستند که «فرهنگ، ایده‌ها، دانش مشترک و هنجارهای اجتماعی به‌عنوان علل مستقیم کنش عمل می‌کنند، بلکه آنها ساختارهای اجتماعی را به‌عنوان محدودیت‌ها و فرصت‌هایی برای کنش‌گران در انتخاب‌ها و تصمیم‌گیری‌هایشان می‌بینند» (Ruggie, 1998: 875). به اعتقاد سازه‌انگاران، «فرایندهایی مانند ترغیب، یادگیری و تعاملات اجتماعی منجر به تغییرات در هویت‌ها و منافع می‌شوند و این فرایندها در مواجهه با فشارهای داخلی و بین‌المللی قابل تحلیل و مقایسه هستند» (Checkel, 2001, 2005: 80-88).

جدول شماره ۳: پیوند ساختار- کارگزار میان حقوق بین الملل و روابط بین الملل مبتنی بر رویکرد بینامتنیت

شماره	مؤلفه	روابط بین الملل	حقوق بین الملل	پیوند بینامتنی میان دو حوزه حقوق بین الملل و روابط بین الملل
۱	ساختار	نظم جهانی، رژیم‌ها و نهادها	نظام حقوقی، معاهدات و اصول	تولید معنی از طریق نهادهای مشترک
۲	کارگزار	دولت‌ها، دیپلمات‌ها و سازمان‌ها	دولت‌ها، قضات و نهادهای حقوقی	ترجمه منافع به نرُم‌ها و بالعکس
۳	تعامل	چانه‌زنی، قدرت و منافع	مشروعیت، مسئولیت و عدالت	دیپلماسی به عنوان متن بینامتنی

#### ۷) پیوند حقوق بین الملل و روابط بین الملل از منظر هنجارها در پرتو بینامتنیت

بخش مهمی از روابط بین الملل به عنوان یک رشته مطالعاتی توسط نهادگرایان و حقوق دانان شکل گرفته است. یکی از دلایل ضرورت تعامل و تغذیه متقابل این دو حوزه، «توسل به زور و تمایل به ورود به جنگ که از طریق بازدارندگی و موازنه‌ی قدرت محدود می‌شود» (محسنی و قوام، ۱۳۹۵: ۱۲) است. از منظر حقوق بین الملل، هدف غایی آن است که «عدم توسل به زور و استقرار صلح در نظام بین الملل تأمین شود و این هدف در بستر تحلیل و سازوکارهای روابط بین الملل قابل تحقق است» (محسنی و قوام، ۱۳۹۵: ۱۲).

طی دو دهه گذشته، گفت‌وگویی نوین میان نظریه پردازان روابط بین الملل که «به جنبه‌های اجتماعی هویت عنایت دارند و بر نقش هنجارها در سیاست بین الملل تأکید می‌ورزند و پژوهشگرانی از حقوق بین الملل که به تحولات هنجاری علاقمند هستند برقرار شده است» (محسنی و قوام، ۱۳۹۵: ۱۰) شکل گرفته است. صاحب نظرانی که به نقش هنجارها در روابط بین الملل باور دارند و از رویکرد سازه‌انگاری پیروی می‌کنند، توجه ویژه‌ای به «ایجاد هنجارها به صورت اجتماعی» (Price, 2008: 192) معطوف کرده اند. از آنجا که حقوق بین الملل بر حسب ماهیت خود بر هنجارها تمرکز دارد و به «چگونگی ایجاد، تحول و نابودی آن‌ها» (محسنی و قوام، ۱۳۹۵: ۱۵) علاقمند است، این حوزه می‌تواند «نقطه اتصال میان برخی نظریه پردازان حقوق بین الملل و سازه‌انگاران روابط بین الملل» (Price, 2008: 193) محسوب شود. هنجارها در واقع «استانداردهایی از رفتارها به شمار می‌روند که از طریق انتظارات مشترک در شرایط اجتماعی خاصی به وجود می‌آیند» (Finnemore & Sikkink, 1998: 891)، با این حال، نباید فراموش کرد که «بسیاری از هنجارهای اجتماعی هرگز به هنجارهای قانونی تبدیل نمی‌شوند» (محسنی و قوام، ۱۳۹۵: ۱۲).

مقوله «هنجار قانونی» ثابت نبوده و بسته به برداشت‌های افراد از حقوق و قانون، به گونه انعطاف پذیر در طبقه بندی مقوله‌های یادشده جای می‌گیرد. از همین رو، بسیاری از نظریه پردازان حقوقی کثرت‌گرا بر این باورند که «نمی‌توان میان قوانینی که توسط مقامات دولتی وضع می‌شوند و هنجارهایی که توسط سازمان‌های داوطلبانه ایجاد می‌شوند، تمایزی روشن قایل شد» (محسنی و قوام، ۱۳۹۵: ۱۳). در مقابل، حقوق دانان بین المللی با رویکرد پوزیتیویستی معتقدند که «هنجارهای قانونی تنها زمانی وجود دارند که از طریق نهادهای دولتی صورت گرفته باشند؛ بنابراین، قوانین می‌توانند بدون ارتباط با هنجارهای اجتماعی ایجاد شوند» (محسنی و قوام، ۱۳۹۵: ۱۳).

جدول شماره ۴: ارتباط هنجاری میان حقوق بین الملل و روابط بین الملل پرتو بینامتنیت

شماره	مؤلفه‌ها	حقوق بین الملل	روابط بین الملل	پیوند بینامتنی هنجارها میان حقوق بین الملل و روابط بین الملل.
۱	تعریف هنجارها	قواعد الزام‌آور، معاهدات و اصول حقوقی	انتظارات رفتاری، نُرْم‌های اجتماعی و رژیم‌های بین‌المللی	هنجارها به مثابه متون مشترک میان حقوق و سیاست.
۲	منشأ هنجارها	رویه قضایی، معاهدات و عرف بین‌المللی	کنشگران سیاسی، نهادهای بین‌المللی و فرآیندهای اجتماعی	تولید مشترک معنی از سوی نهادهای حقوقی و سیاسی.
۳	کارکرد هنجارها	مشروعیت‌بخشی، تنظیم رفتار دولت‌ها و مسئولیت‌پذیری	تنظیم رفتار در نظام آنارشیک و ایجاد انتظارات پایدار	دیپلماسی به عنوان ابزاری ترجمه‌ی هنجارها میان دو حوزه.
۴	تحول هنجارها	از عرف به قاعده حقوقی، از نُرْم به الزام	از ایده به رژیم، از رفتار به نهاد	بینامتنیت امکان بازخوانی و بازتفسیر هنجارها را فراهم می‌کند.
۵	نمونه‌ها	اصل عدم توسل به زور و حمایت حقوق بشر	رژیم منع گسترش سلاح، هنجارهای دموکراسی و امنیت انسانی	هنجارهای چون «مسئولیت حمایت» در هر دو رشته معنا می‌سازند.

#### ۸) جهانی شدن و گفت‌وگوی متون؛ پیوند نظری میان حقوق بین الملل و روابط بین الملل

تعاریف متعددی از مفهوم و پدیده جهانی شدن ارائه شده است و هر کس بسته به پیش‌زمینه‌های اجتماعی و ایدئولوژیک خود و نیز حوزه‌هایی که در آن تخصص نسبی دارد، تعریفی از جهانی شدن ارائه کرده است. به‌عنوان مثال، از منظر ایدئولوژیکی، امانوئل والرشتاین<sup>۱</sup>، که خود تحت تأثیر القانات مارکسیستی قرار دارد، درباره جهانی شدن چنین عقیده دارد:

نظام جهانی مدرن، در واقع یک اقتصاد سرمایه‌داری جهانی است که از حدود قرن شانزدهم در اروپا ظهور کرد. این اقتصاد جهانی، قلمرو جغرافیایی وسیعی را در بر می‌گیرد که در آن تقسیم کار، تبادل گسترده کالاها و جریان‌های سرمایه و نیروی کار برقرار است (Wallerstein, 2004:21).

به نظر او، آنچه امروزه برخی آن را به عنوان پدیده‌ای نوین جهانی می‌نامند، چیزی جز اوج گسترش نظام جهانی سرمایه‌داری و آثار و نتایج آن نیست و هیچ ویژگی تازه‌ای در عرصه جهانی و جهت‌گیری سرمایه‌داری وجود ندارد. البته سرمایه‌داری طی چهارصد سال به شدت گسترش یافته است، به‌گونه‌ای که اکنون یک نظام اقتصادی جهانی را شکل می‌دهد؛ اما منطق گسترش آن از آغاز شکل‌گیری‌اش در اروپای قرن شانزدهم وجود داشته است. والرشتاین سرمایه‌داری را به عنوان یک نظام جهانی یکپارچه که از یک پوشش درونی توسعه برخوردار است تلقی می‌کند و معتقد است که «سرمایه‌داری برای مقابله با رکودهای دوره‌ای و حفظ پویایی

1. Immanuel Wallerstein (1930 – 2019)

خود، نیازمند گسترش مرزهای جغرافیایی است» (نیاکویی، ۱۳۸۶: ۱۱). از سوی دیگر، مالکوم واترز<sup>۱</sup>، جامعه‌شناس معاصر، جهانی‌شدن را فرایندی معرفی می‌کند که در آن «قید و بندهای جغرافیایی که بر روابط اجتماعی و فرهنگی سایه افکنده اند، از میان می‌رود و مردم به طور فزاینده‌ای از کاهش این قید و بند آگاه می‌شوند» (نیاکویی، ۱۳۸۶: ۱-۲). وضعیت جهانی که بشر امروز در آن زیست می‌کند، نسبت به چند دهه پیش به گونه عمیق دگرگون شده است. این واقعیت غیرقابل انکار، به تبع خود موجب وقوع تحولات ژرف در روندها، قواعد، اصول، دستورکار و حتی سرشت روابط بین‌الملل شده و اتخاذ رهیافت‌ها و رویکردهای نوینی را در مواجهه با پدیده‌های نوظهور ضروری می‌سازد، از این رو «تمامی تعاریف مختلف جهانی‌شدن را می‌توان در قالب مفهوم جامع «جهانی‌شدن» گنجاناد و تحت این عنوان مورد بررسی قرار داد» (سعیدی، ۱۳۹۶: ۵).

جدول شماره ۵: پدیده جهانی‌شدن بستر گفت‌وگو میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل در پرتو بینامتنیت

شماره	محور تحلیلی	حقوق بین‌الملل	روابط بین‌الملل	پیوند بینامتنی در بستر جهانی‌شدن میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل
۱	مفهوم نظم جهانی	نظم مبتنی بر قواعد حقوقی و نهادهای بین‌المللی	نظم مبتنی بر قدرت، منافع و ساختارهای سیاسی	بازخوانی نظم جهانی از منظر هنجارها، گفتمان‌ها و نهادها
۲	نقش بازیگران	دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی و افراد	دولت‌ها، نهادهای فراملی، شرکت‌ها و جنبش‌ها	گسترش مفهوم بازیگر به کنشگران غیر دولتی و حقوق‌محور
۳	هنجارها و قواعد	معاهدات، عرف‌ها، اصول و حقوق	نُرم‌ها، گفتمان‌های غالب و ساختارهای اجتماعی	تعامل متون حقوقی و سیاسی در تولید و بازتولید هنجارها
۴	روش‌شناسی تحلیل	تفسیری، ساختاری و حقوق‌محور	نظریه‌محور، انتقادی و سازه‌نگاری	بهره‌گیری از بینامتنیت برای تحلیل هم‌زمان حقوق و سیاست
۵	جهانی‌شدن به مثابه زمینه	چالش حاکمیت، مسئولیت مشترک، عدالت جهانی	تحول قدرت، وابستگی متقابل، امنیت انسانی	جهانی‌شدن به مثابه متن مشترک برای گفت‌وگوی رشته‌ها
۶	کارکرد بینامتنیت	فهم متون حقوقی در بستر گفتمان‌های سیاسی	تحلیل نظریه‌ها در تعامل با متون حقوقی	ایجاد پل میان رشته‌ها و بازاندیشی در مفاهیم بنیادین

#### ۹) تعامل دولت‌ها و سازمان‌ها در پیوند حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل در چشم‌انداز بینامتنی

از بدو شکل‌گیری دولت‌های ملی، میان دو گرایش حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل نوعی تعامل بنیادین وجود داشته است. با پیشرفت تمدن‌ها و گسترش نیازهای انسانی در ابعاد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حقوق بشری، این پیوند بیش از پیش تعمیق یافته و به تدریج به ساختار درهم‌تنیده تبدیل شده است. در جهان کنونی، انکار تعامل و هم‌پوشانی میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل نه از سوی دولت‌ها و سیاست‌گذاران ممکن است و نه از سوی اندیشمندان و نهادهای علمی قابل تصور؛ زیرا ضرورت‌های جامعه جهانی و الزامات دولت‌های ملی، که خود برآمده از اراده و خواست بشرند، ایجاب می‌کنند که این تعامل در پرتو نیازها و منافع مشترک هر دو حوزه تعریف و بازسازی شود. با تأسیس و گسترش سازمان‌های بین‌المللی، سطح و دامنه تعامل میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل به‌طور چشمگیری افزایش یافته است؛ به‌گونه‌ای که امروزه این دو رشته در عرصه‌های نظری و کارکردی، به‌ویژه در حوزه کنش و واکنش دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی، به واقعیتی انکارناپذیر و ضرورتی هم‌پیوند

1. Malcolm Waters (1946)

بدل شده‌اند. دولتمردان، دیپلمات‌ها و کارگزاران سازمان‌های بین‌المللی نیز به‌خوبی بر اهمیت این هم‌کنشی واقف‌اند، و تجربه تاریخی روابط بین‌الملل نشان می‌دهد که فهم درست از نظام جهانی، بدون درک پیوند میان حقوق و سیاست، ناممکن است؛ پیوندی که در افق «بینامتنیت» معنا و تفسیر ژرف‌تری می‌یابد؛ زیرا بینامتنیت نشانگر گفت‌وگوی درونی و تداخل مفهومی میان دو گفتمان حقوق و سیاست است.

جدول شماره ۶ تعاملات دولت‌ها و سازمان‌های در پیوند میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل با رویکرد بینامتنیت

شماره	محور تحلیل	دولت‌ها	سازمان‌های بین‌المللی	پیوند بینامتنیت در حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل
۱	نقش در تولید متن	تدوین معاهدات، بیانیه‌ها سیاسی و سیاست خارجی	تصویب قطعنامه‌ها، گزارش‌های حقوقی و نهادسازی	متون حقوقی و سیاسی در تعامل با یکدیگر شکل می‌گیرند
۲	نقش در تفسیر متن	تفسیر معاهدات بر اساس منافع ملی	ارایه تفاسیر حقوقی و هنجارهای از اسناد بین‌المللی	گفت‌وگوی متون در بستر منازعه یا همکاری
۳	نقش در اجرای متن	اجرای تعهدات حقوقی و سیاسی	نظارت، داوری و تحریم یا تشویق	اجرای متون حقوقی در بستر روابط سیاسی و دیپلماتیک
۴	نوع تعاملات	دو جانبه، چند جانبه و منطقه‌ای	فراملی، جهانی و تخصصی	تعاملات متنی میان اسناد حقوقی و گفتمان‌های سیاسی
۵	مثال‌های کلیدی	توافق‌نامه‌های دوجانبه، مواضع در سازمان ملل	منشور ملل متحد و قطعنامه‌های شورای امنیت	بینامتنیت در تفسیر ماده ۲ منشور ملل متحد با نظریه‌های قدرت
۶	کارکرد بینامتنیت	بازخوانی متون حقوقی در پرتو منافع سیاسی	هم‌نشینی متون حقوقی و گفتمان‌های جهانی	تولید معنی از طریق تعامل متون حقوقی و نظریه‌های روابط بین‌الملل

#### ۱۰ نتیجه‌گیری

این مقاله با عنوان «پیوند میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل: گفت‌وگوی متون در پرتو بینامتنیت» تدوین شده است. مبانی نظری و چارچوب تحلیلی آن بر نظریه سازه‌انگاری استوار است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در آغاز شکل‌گیری رشته‌های حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل، میان آن‌ها تعامل و هم‌اندیشی چشمگیری وجود نداشت؛ اما با گسترش علوم انسانی، پدید آمدن حوزه‌های میان‌رشته‌ای، و افزایش تعاملات و مبادلات علمی، اندیشمندان دریافتند که میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل ظرفیت‌ها و فرصت‌های گسترده‌ای برای پیوند و گفت‌وگو وجود دارد. برآیند این پژوهش نشان می‌دهد که گفت‌وگو میان متون حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل در پرتو بینامتنیت، شکلی منطقی و امکان‌پذیر از تعامل میان این دو حوزه علمی است. پس از شکل‌گیری بسترهای پیوند میان این دو رشته، تعامل و گفت‌وگو در زمینه‌هایی چون دیپلماسی، رابطه ساختار و کارگزار، هنجارها، جهانی‌شدن، و مناسبات میان دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی صورت گرفته است. متون حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل در پرتو بینامتنیت، در عرصه‌های حقوقی، سیاسی و اخلاقی از زبان و مفاهیم خاص و درعین حال مشترکی بهره می‌گیرند. تعامل میان این دو عرصه در پرتو بینامتنیت سبب شده است که مفاهیمی چون «عدالت»، «حاکمیت»، «مسئولیت» و «امنیت» بازخوانی شوند و در روند گفت‌وگو با یکدیگر معنای تازه‌ای بیابند. حقوق بین‌الملل در پرتو بینامتنیت با پیش و روش‌های تفسیری، استنادی و هنجارهای به تحلیل می‌پردازد و روابط بین‌الملل با رویکرد بینامتنی و روش‌های تجربی، نظریه پردازی و گفتمانی به بینامتنیت امکان می‌دهد تا این روش‌ها در مواجهه با مسائلی چون بحران، حقوق بشر و دیپلماسی اخلاقی به همسویی برسند. در چنین چشم‌اندازی، تعامل دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی نیز در پرتو بینامتنیت بازتعریف می‌شود؛ به‌گونه‌ای که هویت و کارکرد آن‌ها معنایی تازه می‌یابد. در این وضعیت، هیچ متن حقوقی یا سیاسی به‌صورت مستقل وجود ندارد، بلکه هر متن در گفت‌وگو و ارتباط با متون دیگر شکل می‌گیرد و معنا می‌یابد.

## منافع فارسی

- اسمیت، استیو، هدفیلد، امیلیا، دان، تیم، وقوام، عبدالعلی. (۱۳۹۵). سیاست خارجی: نظریه‌ها، بازیگران و مواد مطالعاتی (ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، محسن محمودی و ایوب کریمی). تهران: انتشارات سمت.
- خانی، محمدحسن. (۱۳۸۴). دیپلماسی فرهنگی و جایگاه آن در سیاست خارجی کشورها. دوفصلنامه دانش سیاسی، دوره اول، شماره ۲.
- سعیدی، روح الامین. (۱۳۹۶). چرایی ظهور دیپلماسی نوین در بستر متحول نظام جهانی. فصلنامه مطالعات روابط بین الملل، سال دهم، شماره ۳۷، صص ۱۰۵-۱۳۶.
- سیدامامی، کاووس. (۱۳۸۵). قومیت از منظر سیاست‌های هویت. فصلنامه دانش سیاسی، شماره سوم - بهار و تابستان.
- سلیمی، حسین. (۱۳۹۱). رئالیسم اسلامی و درک روابط بین الملل مدرن. فصلنامه پژوهش سیاست نظری، دوره جدید، شماره دوازدهم، پاییز و زمستان.
- شفیعی، نوذر، و رضایی، فاطمه. (۱۳۹۱). نقد و ارزیابی نظریه سازه‌انگاری. فصلنامه علوم سیاسی، شماره ۴.
- ضیائی‌بیگدلی، محمدرضا. (۱۳۷۷). حقوق بین الملل عمومی. تهران: کتابخانه گنج دانش.
- فروزی، علیرضا. (۱۳۹۲). مبانی انسان‌شناختی نظریه‌های روابط بین الملل (واقع‌گرایی و لیبرالیسم) و اسلام (پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی).
- قوام، سید عبدالعلی. (۱۳۹۴). اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل. تهران: انتشارات سمت.
- لینکلتر، اندرو. (۱۳۸۹). واقع‌گرایی، نظریه انتقادی و مکتب برسازی (ترجمه علیرضا طیب). تهران: اداره نشر وزارت امور خارجه.
- محسنی، سمیرا، و قوام، عبدالعلی. (۱۳۹۵). پیوند میان روابط بین الملل و حقوق بین الملل در پرتو سازه‌انگاری: یک نگاه بین‌رشته‌ای. فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۶(۴۲)، تابستان.
- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۹۴). تحول در نظریه‌های روابط بین الملل. تهران: انتشارات سمت.
- نظری، ریویار، و نظری، نوذر. (۱۳۹۵). چشم‌انداز میان‌رشته‌ای حقوق بین الملل و روابط بین الملل با تکیه بر نظریه رژیم‌های بین‌المللی. فصلنامه تحقیقات جدید در علوم انسانی، شماره پانزدهم، زمستان.
- نیاکویی، امیر. (۱۳۸۶). جهانی‌شدن اقتصاد و توسعه با نگاهی به ایران (گذر بر جهانی‌شدن و اقتصاد سیاسی ایران). تهران: مؤسسه انتشاراتی کتاب دانشجوی.

## منابع انگلیسی

- Abbott, K., & Snidal, D. (2013). *Law, legalization and politics: An agenda for the next generation of IL/IR scholars*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Checkel, J. (2001). *Why comply? Social learning and European identity change*. International Organization, 55(3), 553-588.
- Dewey, J. (1988). *The nature of aims*. In J. Dewey (Ed.), *The middle works of John Dewey, Volume 4 (1899-1924)*. Carbondale: Southern Illinois University Press.
- Guzzini, S. (2000). *A reconstruction of constructivism in international relations*. European Journal of International Relations, 6(2), 147-182.
- Price, R. (2008). *Moral limit and possibility in world politics*. International Organization, 62(2), 191-220.
- Reus-Smit, C. (2004). *The politics of international law*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Reus-Smit, C. (2005). *Constructivism*. In S. Burchill & A. Linklater (Eds.), *Theories of international relations (3rd ed., pp. 188-212)*. New York: Palgrave.
- Ruggie, J. G. (1986). *Continuity and transformation in the world polity: Toward a neorealist synthesis*. In R. O. Keohane (Ed.), *Neorealism and its critics (pp. 131-157)*. New York: Columbia University Press.
- Searle, J. (1995). *The construction of social reality*. New York: Free Press.
- Slaughter, A.-M., Tulumello, A. S., & Wood, S. (1998). *International law and international relations theory: A new generation of interdisciplinary scholarship*. The American Journal of International Law, 92(3), 367-397. <https://doi.org/10.2307/2997930>.
- Wallerstein, I. (2004). *World-systems analysis: An introduction*. Durham, NC: Duke University Press.